

فرا تر از خون خواهی

گفتاری از حجت الاسلام والمسلمین علیرضا پناهیان
درباره مفهوم خون خواهی در اندیشه اسلامی
و نقش آن در مقابله با ظلم و بازدارندگی اجتماعی





صحیفه ۷۹

استکبارستیزی ۱۲، پاییز ۱۴۰۵

فراز از خون خواهی

گفتاری از حجت الاسلام والمسلمین علیرضا پناهیان درباره مفهوم خون خواهی در اندیشه اسلامی و نقش آن در مقابله با ظلم و بازدارندگی اجتماعی؛ سخنرانی دهه دوم محرم، هیأت هنر، تیرماه ۱۴۰۵

ویرایش و تنظیم: معاونت تولیدات رسانه‌ای جامعه ایمانی مشعر
به کوشش: سید محمد علوی
طراح جلد: مجتبی خاوری
صفحه آرا: حسن ناصری

شمارگان: ۲۰ نسخه / نوبت چاپ: اول

استفاده از مطالب نشریه و تکثیر آن برای هیأت‌ها، در صورت ذکر منبع آزاد می‌باشد.



نشریه‌های امروز

انتشارات هیأت امروز

پایگاه اطلاع‌رسانی: heyatemrooz.ir
شبکه‌های اجتماعی: @heyatemrooz_ir
رایانامه: info@۱۵۴۲.org



جامعه ایمانی مشعر

قم - کدپستی: ۳۷۱۹۶ - ۱۵۶۴۷
سامانه پیامک: ۳۰۰۰۱۵۴۲
پایگاه اطلاع‌رسانی: www.۱۵۴۲.org

بسم رب العزت

فهرست

۶.....	مقدمه
۹.....	انتقام و خون خواهی
۱۱.....	ساحت اجتماعی انتقام
۱۳.....	موانع انتقام جویی
۱۵.....	بهترین عکس العمل
۱۸.....	حمایت الهی
۲۰.....	مطالبه انتقام
۲۲.....	حس خونخواهی
۲۴.....	وظیفه هنرمند

۲۶.....	خون شهید
۲۸.....	کلید حل مشکلات
۳۰.....	راه پیشرفت جامعه
۳۲.....	سیاست حذف قصاص
۳۵.....	قدرت هم افزای مؤمنان
۳۷.....	نقش مردم
۳۹.....	مردمی سازی
۴۰.....	بیماری بی تفاوتی
۴۳.....	قتل های اجتماعی
۴۵.....	نشان آدمیت
۴۷.....	اهتمام عمومی

- خسارت مصلحت اندیشی ۵۰
- لعن و برائت از دشمنان ۵۲
- تلخ و خشن ۵۴
- برخورد قاطع ۵۶
- آثار روحی و معنوی انتقام ۵۸
- آثار اجتماعی انتقام ۶۱
- تربیت بر اساس بغض ۶۳
- جامعه منتقم ۶۵
- آیات انتقام ۶۷
- راه برانگیختن حس انتقام ۷۰

مقدمه

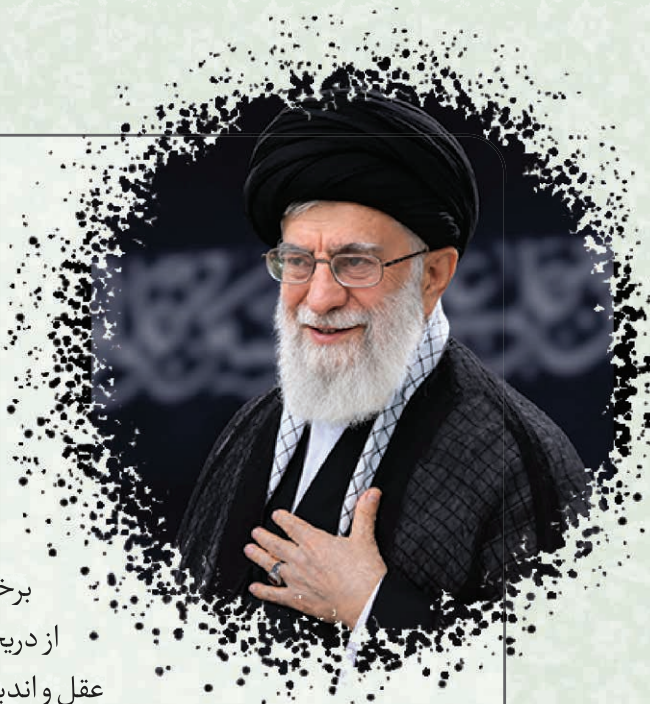
در منظومه معارف اسلامی، عدالت تنها یک آرمان اخلاقی و ظلم صرفاً یک رفتار ناپسند فردی نیست؛ بلکه نسبت انسان با عدالت و واکنش او در برابر ستم، معیاری برای سنجش حیات معنوی، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و صداقت در پایبندی به ارزش‌های انسانی است. جامعه‌ای که در برابر رنج مظلومان بی‌تفاوت بماند و جنایت را بی‌پاسخ رها کند، به تدریج نه تنها حساسیت اخلاقی خود را از دست می‌دهد، بلکه زمینه جسارت ستمگران و تکرار مظلالم را نیز فراهم می‌سازد. از این منظر، انتقام از ظالم و خون‌خواهی مظلوم، مفاهیمی فراتر از یک واکنش عاطفی‌اند و باید در پیوند با عدالت، امنیت و مسئولیت اجتماعی



مورد تأمل قرار گیرند. در فرهنگ اسلامی، خون خواهی
مظلوم جایگاهی ریشه دار در آموزه های قرآنی
و سنت اهل بیت علیهم السلام دارد؛ آموزه هایی که از
یک سو بر حرمت جان انسان و ضرورت
مقابله با ظلم تأکید می کنند و از سوی
دیگر، جامعه مؤمنان را به همدلی،
همبستگی و یاری رسانی در برابر
تجاوز فرامی خوانند.
در این چارچوب، مسئله خون خواهی
هنگامی اهمیت دوچندان می یابد
که جنایت، از ساحت فردی فراتر رود و
امنیت، هویت و انسجام یک جامعه را هدف
قرار دهد.

با این حال، فهم درست این مفاهیم مستلزم تمایز میان احساس عدالت خواهی و انتقام جویی شخصی و نیز تفکیک مطالبه عدالت از هرگونه رفتار خارج از ضوابط شرعی و قانونی است. خون خواهی در منطق دینی، زمانی می تواند در خدمت حیات جامعه قرار گیرد که در مسیر احقاق حق، جلوگیری از تکرار ظلم و استقرار عدالت معنا شود.

متن پیش رو که بر اساس گفتاری از حجت الاسلام والمسلمین علیرضا پناهیان می باشد، در پی آن است که ابعاد انسانی، دینی و اجتماعی مفهوم انتقام را بررسی کند و نشان دهد که حساسیت در برابر ظلم، مطالبه پاسخ گویی ستمگران و پاسداشت حرمت خون بی گناهان، چه جایگاهی در سلامت اخلاقی و امنیت پایدار جامعه دارد.



انتقام و خون خواهی

در طول تاریخ معمولاً کسانی که با برخی حقایق دینی مخالفت می‌کنند یا از دریچه علم و تجربه بشری و یا از دریچه عقل و اندیشه و مصلحت وارد می‌شوند. امروز پس از شهادت امام‌مان، ما در وضعیتی قرار گرفته‌ایم که در آن، مفاهیمی چون انتقام و خون خواهی به مفاهیمی کلیدی و راهبردی تبدیل شده است. نگرانی این است که این مفهوم درست فهمیده نشود، خوب تبلیغ نگردد و یا در سطح پایین تلقی شود و دیگران با بهانه‌های علمی و با تکیه

بر زمینه‌های شدید مخالفت با انتقام و قصاص، دوباره آن را کم ارزش جلوه دهند. تمدن غرب در بسیاری از مواقع قصاص را به معنایی که ما می‌گوییم نمی‌پذیرد؛ اگرچه بسیار اتفاق افتاده که افراد بی‌گناه را در خیابان‌ها به آسانی بکشند، اما کمتر پیش می‌آید که قاتل را اعدام کنند. این تعارض، بسیار تکان‌دهنده است، اما مع الوصف برای کسانی که بخواهند بهانه بیاورند و این مفهوم را کم ارزش کنند، بهانه‌ها فراوان است. بر همین اساس در این مجال به ابعاد انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی انتقام و خون‌خواهی پرداخته می‌شود تا روشن گردد که این حس، فقط یک احساس انسانی صرف و با یک احساس ایمانی بی‌مبنا نیست، بلکه مبنایی عقلانی و علمی دارد و برای فرد و جامعه سازنده است. انتقام، انسان را بیدار می‌سازد و بدی‌ها را از او می‌زداید و جامعه‌ای که شعار انتقام سر می‌دهد، به برکات فراوانی دست می‌یابد که کمترین آن امنیت است. ما باید این شعار را بسیار سنگین‌تر و جدی‌تر از فضای کنونی مطرح کنیم. چنان‌که صدها سال است که در زیارت عاشورا، در ایام محرم، به صراحت از انتقام خون امام حسین (علیه السلام) سخن می‌گوییم و یاد امام زمان (علیه السلام)، همواره به انتقام خون سیدالشهدا (علیه السلام) گره خورده است؛ هرچند بیش از هزار سال است که از آن ماجرا می‌گذرد.

ساحت اجتماعی انتقام

انتقام ابعاد گوناگونی دارد؛ می‌توان آن را هم از بُعد فردی و شخصی و هم از بُعد اجتماعی مورد بررسی قرار داد. حس انتقام در ساحت فردی در جای خود محفوظ است و بخشش نیز جای خود را دارد؛ هر کسی در خانه خود و در درون خویش، فارغ از هیاهوی بیرون و فریادهایی که در جامعه برمی‌آورد، باید تکلیف خود را با حس انتقام روشن کند، اما بحث ما بیشتر در ساحت اجتماعی انتقام است.

حس انتقام حسی است که به صورت غریزی در درون انسان پدید می‌آید؛ اما دین نه تنها این حس غریزی را تأیید کرده، بلکه خواسته است که آن را رشد دهد. ممکن است انسان در موارد شخصی از انتقام صرف نظر کند؛ اما در مسائل اجتماعی، به ویژه هنگامی که افرادی در راه دفاع از مردم به شهادت می‌رسند، یا آگاهانه و عامدانه ترور می‌شوند، یا کسانی در پی ناامن کردن فضای جامعه‌اند، قضیه فرق می‌کند. اگر کسی امنیت جامعه را به مخاطره بیندازد و دست

به قتل بزند، دیگر رضایت صاحب دم و اولیای دم، تمام ماجرا نیست؛ حاکمیت و متولی حفظ امنیت جامعه نیز حق و مسئولیت دارد. همان گونه که در حکم قصاص پدری که فرزندش را کشته است، تفاوت هایی دیده می شود. بر همین اساس چندی پیش در یکی از استان های ایران، به سبب ناامنی فزاینده و برای اینکه این تصور پیش نیاید که می توان با خیال راحت دست به جنایت زد، بدون التفات به رضایت یا عدم رضایت ولی دم، حکم اعدام اجرا شد؛ زیرا اداره کننده جامعه می گوید اگرچه اولیای دم از حق خود گذشته اند، ولی از نظر اجتماعی و برای حفظ امنیت، اجرای حکم برکات خود را دارد.





موانع انتقام جویی

ما در درون خود با خون خواهی و انتقام چه رابطه‌ای باید داشته باشیم؟ اگر کسی از نظر روحی از حس انتقام و خون خواهی فاصله دارد، باید درباره خودش تجدید نظر کند؛ زیرا ممکن است ترس‌ها و ضعف‌ها سبب شده باشند که ذهنش به کوتاه آمدن در جامعه سوق پیدا کند. به همین ترتیب، اگر مسئولان از انتقام سخن نگویند، متهم می‌شوند که نکند از سر احساس ضعف از انتقام دم نمی‌زنند؛ و این اتهام بی‌جایی نیست. این احساس ضعف، از خود ضعف زیان‌بارتر است.

اگر در وجود انسان حس انتقام ایجاد نشود، نشانه چند موضوع بسیار خطرناک است: یکی احساس ضعف؛ یعنی «من ضعیفم و نمی‌توانم انتقام بگیرم». دیگری احساس ترس؛ زیرا

انسان برای اینکه ترسش را توجیه کند از احساس انتقام صرف نظر می‌کند؛ چون بالاخره انتقام یعنی درگیری، چیزی که باعث می‌شود باب یک درگیری جدید باز شود. یکی دیگر از احساساتی که پشتوانه حس انتقام است، حس محبت می‌باشد: محبت به ولیّ خدا، محبت به سرداران شهید، محبت به بچه‌های میناب و محبت به انسان‌ها. وقتی این محبت در دل انسان موج بزند، آدم نمی‌تواند از حس انتقام دست بردارد. پس وقتی حس انتقام در کسی ضعیف می‌شود، هر یک از این اتهامات متوجه او می‌گردد. این، امتحانی الهی برای روح انسان است. در چنین موقعیتی، انسان با این واقعیت روبه‌رو می‌شود که باید به جای انفعال، عکس‌العمل نشان دهد. بعضی از تیپ‌های شخصیتی و بعضی از افراد همیشه از قرار گرفتن در موقعیتی که باید در آن عکس‌العمل نشان دهند فرار می‌کنند؛ از موقعیتی که برایشان ایجاد شده فرار می‌کنند تا مجبور نباشند عکس‌العمل نشان دهند.

بهترین عکس العمل

امت اسلام در طول تاریخ، امتحانات بزرگی داده است. خصوصاً در عصری که پیامبر اسلام ﷺ این امت را بنا نهاد و امت‌سازی نمود و حساس‌ترین برهه تاریخ بشر را رقم زد؛ تا جایی که می‌توان تاریخ را به دو دوره قبل و بعد بعثت تقسیم کرد. در چنین عصر حساسی، هر اتفاقی رخ می‌دهد، در اوج حساسیت و اهمیت قرار دارد. یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی که سال‌ها به درازا کشید و دست‌کم ۳۰ سال ادامه یافت، این بود که مؤمنان در برابر ظلم و جنایت به انفعال کشیده شدند. روحیه عافیت‌طلبی آنان باعث می‌شد از قرار گرفتن در چنین موقعیتی فرار کنند تا مجبور به واکنش نشوند. همین روحیه سبب شد به انفعال کشیده شوند و عکس‌العمل درست و صحیحی نداشته باشند. نخستین کسی که مردم را پس از

رسول خدا ﷺ به واکنش وادار کرد، حضرت زهرا (ع) بود. ایشان یک بار این آزمون را به شکلی غیرسیاسی از مردم گرفت و آن، موضوع فدک بود.

وقتی حضرت زهرا (ع) دعوی فدک را مطرح کرد، دیگر کسی نمی توانست به بهانه هایی مانند مسائل سیاسی، ضعف نیروی جبهه حق و امثال آن شانه خالی کند، اما با این حال با وجود این که آن حضرت چهل شب به خانه مهاجر و انصار رفت، اما جز چهار نفر، کسی به دعوت آن حضرت لبیک نگفت و همه دعوت را رد کردند و منفعل شدند؛ منفعل به این معنا که واکنش درست و بجایی نداشتند. سپس امیرالمؤمنین (ع) زمینه این آزمون را ادامه داد؛ این که آغاز حکومتش با جنگ جمل شروع شد و مؤمنان را در معرض این قرار داد که واکنش نشان دهند. واقعاً اگر زمان ما بود، معلوم نبود ما چگونه واکنش نشان می دادیم؟ کسانی که تا دیروز در مکه و مدینه کنار یکدیگر زندگی می کردند، امروز باید روی یکدیگر شمشیر می کشیدند.

عکس العمل صحیح نشان دادن سخت است؛ خصوصاً عکس العمل و واکنشی که انسان را از مسیر عادی زندگی خارج کند. انتقام نیز چنین است. وقتی کسی جنایتی کرده و رفته و می گوید: من دیگر کاری ندارم. باید چه پاسخی به او بدهیم؟ انسان سازشکار می گوید: من هم کاری ندارم ولی اگر دفعه دیگر جنایتش را تکرار کرد شدیداً تنبیه اش می کنم. این روحیه و



رویه انسان‌های ضعیف است. اما عکس‌العمل انسان‌های شجاع این است که جنایت‌جانیان را بی‌جواب نمی‌گذارند و می‌گویند: تو شاید دیگر کاری نداشته باشی، ولی ما با تو کار داریم. انسان شجاعی که می‌تواند انتقام بگیرد، کسی است که جرأت دارد جنگ و درگیری را دوباره شروع کند و الا انتقام گرفتن در میان درگیری، کار سختی نیست و آزمون سنگینی به شمار نمی‌آید، همچنین گذشت کردن، اگرچه در مسائل شخصی و فردی مسئله‌ای بسیار خوب و پسندیده است، اما در مسائل اجتماعی نه تنها خوب نیست، بلکه بسیار نابجاست. فردی که بی‌دردسری و عافیت‌طلبی را ترجیح می‌دهد، نشان‌گر این است که ضعفی دارد که باید خودش آن را حل کند و بررسی نماید که این ترس و ضعف از کجا به وجود آمده است؟

حمایت الهی

خداوند متعال در آیه‌ای از آیات قرآن که مربوط به انتقام گرفتن است، این‌گونه می‌فرماید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيِّهِ سُلْطَانًا»؛^۱ هر کس مظلوم [و به ناحق] کشته شد، [باید انتقامش گرفته شود و] به ولی دم او این قدرت و توانایی داده می‌شود [که بتواند انتقام بگیرد]. تأویل این آیه در روایات این‌گونه است که مراد از مظلوم، اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و ولی دم او که قرار است به خونخواهی‌اش برخیزد، امام زمان (عج) می‌باشد.^۲ نکته این است که در آخر این آیه می‌فرماید «انه كان منصورا»؛ یعنی ولی دم مظلوم مورد حمایت و نصرت الهی است. در روایات به عبارت‌های مختلف درباره امام زمان (عج) گفته شده است که او منصور

۱. اسراء، ۳۳.

۲. تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ج ۸، ص ۱۶۶.

است. یکی از شعارها «یا لثارات الحسین (علیه السلام)» است که به مفهوم انتقام خون سیدالشهدا (علیه السلام) اشاره دارد. شعار دیگر «یا منصور امت» است که به مضمون همین آیه بازمی‌گردد. به طور کلی از مجموع آیه و روایات می‌توان برداشت کرد که هر کس وارد میدان انتقام شود، مورد حمایت خدا قرار می‌گیرد؛ خصوصاً اگر انتقام از مظلوم باشد. انتقام از مظلوم کار دشواری است؛ اگرچه ممکن است به صورت نظری، طبیعی جلوه کند، ولی در میدان عمل اینطور نیست. مظلوم در سطح نظری، فرهنگی و فکری طرفدار دارد و حتی در بین مردم محبوب است، ولی انتقام گرفتن برای مظلوم، از ادعا تا عمل فاصله زیادی دارد. یعنی چه؟ یعنی در اطراف مظلوم و خون‌خواهی، هاله‌ای از خطرات و مشکلات، شکل می‌گیرد و باعث می‌شود که خیلی‌ها عقب‌نشینی کنند و از مرحله حرف و سخن فراتر نروند و به مرحله عمل نرسند.





مطالبه انتقام

اگر می‌خواهیم جامعه‌ای با فرهنگ قوی داشته باشیم، اگر می‌خواهیم انسان‌های قوی تربیت کنیم، اگر می‌خواهیم ضعف‌ها و ترس‌ها را از میان برداریم و انسان‌هایی مستقل و نیرومند بسازیم، پس باید به دنبال مطالبه انتقام از خون مظلوم باشیم. اگر می‌خواهیم بسیاری از مشکلات اجتماعی و دینی مان حل شود، باید قُلُقْله انتقام و قصاص در فرهنگ، فکر، دل، قلب و جان تک‌تک افراد جامعه جاری و جوشان شود. اینکه چگونه به این هدف

برسیم و انتخاب احکام شیعه و مصالح چه اقتضایی دارد، بحثی جداگانه است؛ اما اصل این مطالبه باید وجود داشته باشد.

نباید کار به جایی برسد که حتی حاضر نباشیم دعای ندبه بخوانیم و بگوییم «أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ»، با این تفکر که خدا هر وقت صلاح بداند خودش اقدام می‌کند، پس نیازی نیست کسی دخالت کند و زحمت بکشد. درست است که خداوند هر زمان بخواهد اقدام می‌کند، اما ما نیز وظیفه داریم.

امروز برخی با سخن گفتن از انتقام مخالف‌اند و می‌گویند هر وقت فرماندهان نظامی تشخیص دهند اقدام می‌شود؛ پس مطالبه ما دخالت در امور نظامی و بی‌احترامی به آنان است. این تفکر و استدلال نادرست است. ما با مطالبه انتقام، خود را احیا می‌کنیم و ضعف و ترس را در خویش از بین می‌بریم. قرآن نیز می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ»؛ و در قصاص برای شما زندگی است. هدف ما از این مطالبه، مداخله در امور خداوند نیست؛ بلکه این دستور الهی است که برای فرج منتقم سیدالشهدا (علیه السلام) دعا کنیم، او را بخوانیم، تمنا کنیم و از خدا بخواهیم ما را از منتقمان خون آن حضرت قرار دهد. در هر زیارت عاشورا دو بار این خواسته را طلب می‌کنیم. نفس همین مطالبه، انسان ساز است.

حس خونخواهی

اگر به عنوان یک مربی تربیتی یا روان شناس و یا هر عنوان دیگری بیرون از دین به عاشورا و آن صحنه‌ای نگاه کنیم که در فرهنگ شیعی ما به صورت یک قطعه تاریخی ساخته شده، بی آنکه به حقانیت یا مظلومیت سیدالشهدا (علیه السلام)، یا واقعی، آرمانی و خیالی بودن امام زمانی که از او می‌گویند کاری داشته باشیم، می‌بینیم که این یادکرد و این حس خون خواهی بسیاری از گرفتاری‌های روحی و روانی انسان و جامعه را باز می‌کند. شاید به نظر برسد که ظاهراً به هم ربط ندارند، اما در واقع کاملاً به هم پیوسته‌اند؛ مثل زمانی که برای سردرد به پزشک مراجعه می‌شود و او ریشه را در تنظیم نبودن دستگاه گوارش می‌بیند، حال آنکه ما هیچ ارتباطی میان سر و روده نمی‌بینیم. در پیاده‌روی هم همین‌طور است که شخص ظاهراً با پا راه می‌رود، اما در حقیقت، گرفتگی‌های قلب و عروق را درمان می‌کند. مسئله انتقام و خون خواهی هم از همین قبیل مسائل است؛ انسان با حس انتقام زنده می‌شود،



نه با انتقام شخصی. بعضی‌ها به شدت دنبال این هستند که این حس را خراب کنند و با بهانه‌هایی مثل مصلحت‌اندیشی و... در پی آن‌اند که اثبات کنند انتقام و خون‌خواهی خوب نیست؛ در حالی که حس انتقام با عملی کردن انتقام تفاوت دارد. حرف ما این است که آن جوش و خروش و قلقله‌ای که در دل انسانی هست که مظلوم را دوست می‌دارد و از ظلم بیزار است، عامل حیات جامعه می‌شود. جامعه مرده، جامعه غربی و تمدن غربی است و یکی از دلایل مهمی که نشانه مرگ انسانیت در تمدن غرب شمرده می‌شود همین است که آدم‌ها از کنار کسی که مورد ظلم واقع می‌شود؛ مثلاً کتک می‌خورد و کمک می‌خواهد، بی تفاوت عبور می‌کنند. این بی تفاوتی، مرگ یک جامعه است. بخشی از همان حیاتی که قرآن می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ»، حیات خود جامعه می‌باشد. جامعه مرده جامعه‌ای است که به دنبال قصاص و خون‌خواهی خون مظلوم نباشد.



وظیفه هنرمند

هنرمندان، انسان‌هایی لطیف و حساسی‌اند؛ سنسورها و حسگرهای درونی‌شان زودتر از دیگران به درد، رنج و بی‌عدالتی واکنش نشان می‌دهد. ممکن است همین حساسیت، گاه سبب گفته‌ها یا واکنش‌هایی ناسنجیده شود، اما نفس همین حساسیت، ستودنی و قابل تقدیر است.

هنرمند امروز ما نیز با همان روح حساس، نمی‌تواند نسبت به رخداد‌های کشور بی‌تفاوت بماند. نشانه زنده بودن او این است که در چنین روزهایی به جوش و خروش آید و جهان را از نمادها، نمایش‌ها و آثار هنری درباره انتقام و خون‌خواهی پر کند؛ چرا که این جنایت در برابر چشم افکار عمومی جهان رخ داده و امری کوچک و ساده نیست. اگر فریاد برنیاوریم و این درد را جهانی نکنیم، سکوت ما نشانه مرگ است و برای ما زشت و ننگین خواهد بود. مردم جهان ما را قضاوت خواهند کرد؛ آن‌گاه حق دارند که ما را متهم کنند و بسیاری از فضیلت‌های ما را نادیده بگیرند و خیلی از خوبی‌ها و فریادهای حماسی ما رو نشنیده بگیرند. بسیار زشت است که راهی را که تا نیمه طی کردیم، به یک‌باره رها کنیم. ما در برابر این موضوع رسالتی ویژه داریم؛ این مسئله یک حساسیت انسانی است، حتی اگر کسی سیاسی هم نباشد، باز به جهت انسان بودنش باید در قبال این که مظلومی کشته شده، واکنش نشان دهد، حیات انسانی همین را می‌طلبد.



خون شهید

یکی از کارکردهای شهادت این است که حساسیت و بیداری را در پیکره جامعه تزریق می‌کند. همین خون شهیدان است که تاکنون راه هدایت بسیاری از مردم بوده است. بسیار بودند کسانی که نه دین داشتند، نه راه متدینین را می‌پسندیدند و نه جنبه‌های سیاسی دین را می‌پذیرفتند، اما بر سر مزار شهیدان حاضر شدند و دگرگون گشتند.

یکی از لیدرهای فتنه که از آن جریان و جنبش جدا شده بود، می‌گفت: من کسی بودم که یک جمعیتی را سازماندهی می‌کردم، اما وقتی چگونگی شهادت شهید آرمان و مظلومیت آن را شنیدم، متحول شدم و تصمیم گرفتم برگردم. اساساً در جایی که هیچ راهی برای تبیین نماند، شهید می‌آید و با شهادت، حقانیت را آشکار می‌کند و انسان‌های سالم که نوری در دل دارند می‌پذیرند.

از دید روان‌شناختی، حس انتقام نشانه سلامت و رشد روحی انسان و جامعه است و سلامت و رشد روانی را به همراه می‌آورد. ما نمی‌توانیم برای تأمین سلامت روحی جامعه، به اندازه خون



شهید هزینہ کنیم؛ یعنی خون شهید
بالاترین چیزی است که در این راه هزینہ
می‌شود. اگر از خون شهید برای فربه کردن
روح مردم، فرهنگ جامعه و اصلاح مشکلات
روحي، روانی و شخصیتی افراد بهره نگیریم و
بخواهیم تنها در مسجد موعظه کنیم یا در
مدرسه کتاب بخوانیم، اثر چندانی نخواهد
داشت. ما ظرفیتی بهتر از این نداریم،
اما متأسفانه تاکنون از آن بهره چندانی
نبرده‌ایم. خون شهید صد درصد
می‌تواند انسان را تکان دهد و هدایت
کند؛ در حالی که عوامل دیگر، فقط در
حدده یا بیست درصد تأثیرگذاری دارند.
باید درباره انتقام و خون خواهی، عمیق و
انسانی صحبت کنیم.

حاشا که غمت جایی آرام‌بخش
از قتل خون‌خواران بخشد



پویش کمک به
هموطنان نیازمند



کلید حل مشکلات

مفهوم حمایت از مظلوم در ادبیات فارسی و کهن ما نیز راه یافته است؛ آنجا که سعدی می گوید: «توکز محنت دیگران بی غمی / نشاید که نامت نهند آدمی»؛ این اشعار و مفاهیم بر تارک تاریخ ادبیات ایران ثبت شده است و سخن تازه‌ای نیست که کسی بخواهد در برابر آن موضع بگیرد. آدمی اگر نسبت به محنت دیگران بی غم باشد، از آدمیت می افتد. انسان باید از غم دیگران به هم بریزد. این مفهومی جاافتاده در جامعه ما بوده است. نقل شده که وقتی یکی از شاگردان به محضر علامه بحرالعلوم رسید، ایشان با ناراحتی با او برخورد کرد که چرا خجالت نمی کشی از اینکه همسایه‌ات گرسنه است و تو کاری نکرده‌ای؟ وقتی شاگرد عذر آورد که من خبر نداشتم، مرحوم علامه بیشتر برافروخت و فرمود اگر خبر داشتی که دیگر انسان و مسلمان نبودی. پرسش من اینجاست که چرا خبر نداشتی؟

ما امروز انسان‌هایی می‌خواهیم که از درد دیگران متأثر شوند. قله و ستون ماجرا همین جاست. اگر در جامعه، آحاد مردم نسبت به هم حساس نباشند، هیچ دولتی نمی‌تواند این جامعه را خوشبخت کند. جامعه‌ای که انسان‌هایش نسبت به هم بی‌درد باشند، غالباً پست‌ترین آن‌ها مسئولین جامعه می‌شوند و دیگر هرچه تلاش کنند، کار درست نمی‌شود. جامعه‌ای که اکثر آدم‌هایش بی‌درد و بی‌حس باشند، اکثر مسئولانش بی‌درد، بی‌غم، نامرد و ناشایست از کار درمی‌آیند؛ همچنان که در روایت می‌فرماید: «**کَمَا تَكُونُوا يَوَلَّى عَلَيْكُمْ**». این سنت خداوند است. حالا چه رأی بدهید یا ندهید، انتخابی باشد یا انتصابی، بهتر از این برایتان در نمی‌آید. پس چه کنیم که مشکلات جامعه حل شود؟ چه کنیم که فرهنگ بی‌دردی از جامعه ریشه‌کن گردد؟ از ظرفیت شهید و مقتولِ مظلوم استفاده کنید. پای این خون بایستید. این فرصت را از دست ندهید. اگر پای انتقام این شهید بایستید، هزار مشکل و بدبختی از جامعه مرتفع می‌گردد.

راه پیشرفت جامعه

فارغ از بُعد انقلابی، الهی و دینی مسئله انتقام، اگر می‌خواهیم جامعه پیشرفت کند، باید همه افراد این جامعه دلسوز یکدیگر باشند والا جامعه با هیچ قانونی پیشرفت نخواهد کرد. عوامانه فکر نکنیم که پس کشورهای غربی یا بعضی از کشورهای منطقه چگونه پیشرفت کردند؟ آن‌ها اگر به چیزی رسیدند، یا از طریق مکیدن خون ملت‌ها بوده یا از طریق مدیریت دیکتاتوری حزبی یا از طریق بردگی برای دیگران که هیچ‌کدام مورد پسند ما نیست.

این فرهنگ همدلی باید از جایی در پیکره جامعه تزریق شود. هیچ چیز بالاتر از اصل مظلومیت نیست. اتفاقی که در اوایل انقلاب رخ داد نیز همین بود. وقتی ما نتوانستیم تعلیم و تربیت صحیح و کار فرهنگی شایسته انجام دهیم، این خون شهیدان بود که راه را گشود و حرکت را پیش برد. بر همین اساس می‌بینیم امامین انقلاب خیلی به مسئله شهید

و شهادت بها می دادند؛ چرا که می دانستند هیچ چیز مانند شهدا جامعه را آباد نمی کند. از کوچک ترین حساسیت نسبت به خون مظلوم، حیات انسان و جامعه آغاز می شود؛ درسی که از روضه امام حسین علیه السلام آموختیم؛ این جزئیات روضه امام حسین علیه السلام است که بغض و غضب مقدس در دل ما ایجاد می کند. هدف دین انسان سازی است، ولی کل دین به اندازه روضه امام حسین علیه السلام نمی تواند انسان سازی کند و این همان کلام امام امت است که فرمود: «این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است»؛^۱ ۱۴۰۰ سال است که ما را با این روضه ها حفظ کردند. اصلاً اسلام چیست؟ اسلام یک کتاب در قفسه و کمد و کتابخانه نیست. اسلام در متن حیات و حرکت و پویایی جامعه و مردم است و حفظ اسلام به این معناست که در جان های مردم جاری باشد و این جریان جز با غضب ما برای قتل امام حسین علیه السلام محقق نمی شود. ما اگر نسبت به خون سیدالشهدا علیه السلام بی تفاوت بودیم، آیا اسلام باقی می ماند؟ ای کاش ما می دانستیم مصیبت امام حسین علیه السلام چه حیات و حرکتی در ما و جامعه ما ایجاد کرده و می کند.



سیاست حذف قصاص

آنچه امروز «تمدن غرب» نامیده می‌شود، بیش از آنکه محصول بالندگی آزاد اندیشه و تفکر بشری (درست یا غلط) و یا حاصل تجربه و دستاوردهای فلسفی و مهندسی اجتماعی باشد، نتیجه سیاست‌ها و افکار صهیونیست‌ها است؛ به عبارت دیگر، این تمدن صرفاً برآمده از اندیشه و تجربه طبیعی بشری نیست، بلکه محصول دست‌ساز یهودیان می‌باشد که به جوامع بشری القاء شده است؛ زیرا در فلسفه، علوم تجربی و علوم انسانی، مطالب فراوانی دیده می‌شود که با رویکردهای موجود در تمدن غرب در تضاد است. نفوذی که صهیونیست‌ها در بین جوامع غربی دارند موجب شده که هرچه را که می‌خواهند به این

جامعه که غالباً مسیحی است با رنگ و لعاب علمی و فلسفی تحمیل می‌کنند و به این ترتیب مردم را فریب می‌دهند. تاکنون پروژه‌های مهمی در غرب لو رفته و روشن شده که برخی تحولات فرهنگی، مانند عادی‌سازی برهنگی و بی‌بندوباری، نه در فرهنگ اصیل غرب ریشه داشته و نه ضرورتاً اقتضای مدرنیته است؛ بلکه این جریان‌ها ساخته و پرداخته صهیونیسم جهانی است که برای تضعیف بنیان‌های فرهنگی و اخلاقی جوامع به وجود آمده است. در نتیجه تمدنی را که ما امروز تحت عنوان تمدن غرب شاهدش هستیم، تمدنی است که صهیونیست‌ها و یهودیان برای به سلطه کشیدن مسیحیان به وجود آورده‌اند.

یکی از بحث‌هایی که در این فرهنگ و تمدن مطرح شده، حذف قصاص می‌باشد؛ کاری که طبیعتاً پیامدهای مخربی داشته است. یکی از نتایج و آثار زیان‌بار آن برای جامعه که غیرقابل اغماض می‌باشد، این است که انسان‌ها را در جامعه ضعیف‌تر، ترسو تر و محتاط‌تر می‌کند. در تمدنی که صهیونیست‌ها بر آن حکومت می‌کنند، دوست دارند انسان‌ها محتاط‌تر باشند تا آسان‌تر بر آن‌ها سیطره یابند. کسانی که جرئت و جسارتشان پایین باشد، در تمام زندگی با همه چیز با هراس و استرس روبه‌رو می‌شوند.

یکی از مستندسازان مشهور بین‌المللی در آمریکا، مستند مفصلی ساخته بود که بخش‌هایی از آن هم از تلویزیون ما پخش شد. در این مستند ثابت می‌کند که جامعه آمریکایی با ترس

زندگی می‌کند. بله، این ترفند آن‌هاست، وقتی قصاص نباشد، جرأت به قتل افزایش می‌یابد و آن‌گاه ضعیفان بیشتر مراقب و محتاط زندگی می‌کنند و مستکبران راحت‌تر بر آنان مسلط می‌شوند. این، وضعیت امروز جوامع بشری است. ضعیف تر شدن انسان‌ها اثری است که اهمیتش را نمی‌توان نادیده گرفت و یا انکارش کرد. جامعه ما نباید به چنین وضعی دچار شود. به طور کلی، حیات جامعه به این بستگی دارد که ترس و ضعف در آن کاهش یابد. ما حتی بسیاری از مقررات دیگر، بسیاری از جرمه‌سازی‌ها و جرمه‌بازی‌ها را نیز باید حذف کنیم، چون سطح احتیاط را بالا می‌برند، ترس را افزایش می‌دهند و ضعف را در انسان‌ها تقویت می‌کنند. جامعه‌ای که می‌خواهد قوی باشد، طبیعتاً باید افرادش نیز قوی و بی‌باک باشند.

قدرت هم افزای مؤمنان

ممکن است این پرسش پیش بیاید که اگر افراد جامعه قوی باشند، چگونه می توان آنان را اداره کرد و بر آن ها حکومت نمود؟ تفکر غربی می گوید انسان ها باید ضعیف و ترسو باشند تا اداره شان آسان شود؛ اما چنین نیست. اتفاقاً اگر همه افراد جامعه قوی باشند، خودشان نظم دیگری پدید می آورند. قبول داریم که اگر پلیس جامعه ای وحشی باشد و مردم ضعیف و ترسو، برقراری نظم در آن جامعه آسان تر است؛ اما صورت دیگر مسئله این است که همه مردم قوی باشند و قوت خود را با مشارکت یکدیگر به کار بگیرند. قرآن در سوره شورا می فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»؛^۱ مؤمنان کسانی هستند که وقتی ستمی به آنان برسد، از یکدیگر یاری می گیرند. تفسیر المیزان در توضیح این آیه می گوید: چون همگی بر حق متفق اند و مانند یک تن واحدند، اگر به یکی از آنان ظلم شود، گویی به همه ظلم شده است؛ پس یک دل و یک جهت در برابر آن ظلم مقاومت می کنند و نیروی خود را

۱. شوری، ۳۹.

در یاری او به کار می‌بندند.^۱ این عبارت ساده نیست؛ یک اصل تمدنی است. این که پلیس با زور به شهر نظم بدهد یا قدرت هم‌افزای مؤمنان، نظم را در شهر برقرار کند، خیلی تفاوت دارد. ما باید این را در مدرسه‌ها تجربه کنیم؛ بچه‌های ما باید در مدرسه نقش ناظم و معلم را بر عهده بگیرند تا در آینده بتوانند این تجربه را به کارگیرند. متأسفانه نظام اداری مدرسه ما دقیقاً بر اساس الگوی تمدن غرب چیده شده است؛ نظم‌دهنده و نظام‌بخش، یک عامل بالاسری است، نه این که برآمده از تعاون خود بچه‌ها باشد. قرآن در این آیه می‌فرماید: اگر به مؤمنین ستم، بغی و تجاوز برسد، از هم کمک می‌گیرند. چه کسانی به هم کمک می‌کنند؟ کسانی که فرهنگ کمک‌رسانی دارند. اگر این فرهنگ، رواج نداشته باشد، خون‌خواهی (که اوجش قصاص است) معنا پیدا نمی‌کند. اگر قرار باشد انتقام گرفتن و مجازات کردن باب نباشد، در واقع این آیه قرآن جایی ندارد. ممکن است گفته شود ما به جای قصاص و انتقام، قانون می‌گذاریم و دولت همه چیز را کنترل و افراد را مجازات می‌کند. در جواب باید گفت که خیلی فرق می‌کند جایی که نظامی از بالا بخواهد امنیت را برای همه فراهم کند و امنیت تحمیلی باشد با جایی که امنیت مردمی شود و مظلوم خودش ولایت و قدرت برای مجازات ظالم پیدا کند و دیگران نیز یاری‌اش کنند؛ تفاوت این دو، به اندازه روز و شب است.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۶۵.

نقش مردم

یکی از ترفندهای دشمن این است که با ایجاد ناامنی توسط اوباش و اشرار، کاری می‌کند که مردم به همان حکومت ظالم تن دهند و راضی شوند که همان قدرت قاهره برگردد و نظم را برقرار کند، حتی اگر خودش ظلم هم کرد، اشکالی ندارد؛ این طرح را در ایران در زمان مصدق توسط امثال شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ و دارو دسته‌اش و در اواخر حکومت رژیم ستمشاهی نیز با آتش زدن سینما رکس آبادان اجرا کردند تا مردم و انقلابیون به همان نظم استبدادی راضی شوند و بگویند بگذار همین نظم باقی بماند، وگرنه نمی‌شود کسی زندگی کند. نظیر این طرح را در عراق هم اجرا کردند؛ آنقدر با ترور و انفجارهای فراوان ناامنی ایجاد کردند که بسیاری از مردم گفتند همان صدام بهتر بود. مردم ما پس از انقلاب ضد این ترفند عمل کردند و در چند نوبت امنیت جامعه را مردمی تأمین نمودند. مرحله اول در همان اوائل

پیروزی انقلاب بود که نظم شهر عملاً به دست بچه‌های انقلابی برقرار می‌شد و حتی کارهای خدماتی مثل رساندن نفت به خانه‌ها هم توسط همین بچه‌های انقلابی انجام می‌شد و دولت هم تقریباً تماشاگر بود؛ زیرا توان ارائه چنین خدماتی را نداشت. کسی هم نمی‌توانست نظم شهر را بر هم بزند؛ زیرا همه امور دست خود مردم بود.

مرحله بعد، در برابر ترورهای پس از انقلاب (که گفته می‌شود ۱۷ هزار شهید ترور داشته‌ایم) قبل از جنگ، بسیج مردمی تشکیل شد و به مردم اعتماد کردند و در محله‌ها و پایگاه‌های بسیج اسلحه توزیع کردند تا جلوی این ترورها گرفته شود. اینجا باز هم مردم بودند که به یکدیگر یاری می‌رساندند. بعد از آن هم دفاع مقدس پیش آمد که بسیار سازمان‌یافته‌تر بود و باز مردم وسط میدان آمدند، پس از دفاع مقدس هم تا امروز، مرزهای ما بیشتر به دست خود مردم کنترل می‌شود. دولت به روستاهای مرزی مأموریت می‌دهد و هزینه و خدماتشان را تأمین می‌کند و آن‌ها آن سوی مرز را دقیق می‌شناسند. این روش از فرستادن نیروی نظامی با تجهیزات به آن مناطق بسیار بهتر است؛ نیروی بومی و محلی در حفظ نظم بسیار مؤثرتر عمل می‌کنند. آخرین تجربه ما هم در حماسه نبرد رمضان بود که مردم به خیابان‌ها آمدند و کارستان کردند؛ ظاهراً این مأموریت مردمی هنوز تمام نشده است. بنابراین، احساس مسئولیت کردن و حساس بودن مردم نسبت به ظلم بسیار مهم است.

مردمی سازی

در دین اسلام به جای این که به دولت و حاکمیت مقرر شود که قاتل را بگیرند و به حسابش رسیدگی نمایند، به خود ولیّ مقتول این قدرت و سلطه داده می شود که در مورد قاتل تصمیم بگیرد، چنانکه در آیه انتقام نیز اشاره دارد به این که این ولیّ مقتول است که تعیین می کند قاتل قصاص شود و یا بخشیده شود؛ به عبارت دیگر ولیّ دم همه کاره است؛ اختیار قصاص یا عفو را دارد و این جلوه ای از مردمی سازی است. بسیاری از مذهبی ها هنوز باور نکرده اند که در یک جامعه دینی، اداره امور جامعه بیشتر بر عهده مردم است. بر همین اساس اگر به چند سخنرانی اخیر امام شهید در سال های اخیر توجه کنید، متوجه می شوید که بحث های ایشان درباره مشارکت دادن مردم در اداره امور به اوج رسیده بود.



بیماری بی تفاوتی

اگر از یک جامعه، قصاص و انتقام گرفته شود، چه اتفاقی می افتد؟ سطح ضعف، ترس و احتیاط افراد افزایش میابد و دیگر در برابر ظلمی که به یکدیگر می شود، به یاری هم نمی شتابند. روان شناسان این پدیده را یک بیماری بزرگ و معضل جدی اجتماعی می دانند. مهم ترین عواملی که روان شناسان برای گرفتار شدن جامعه به این بیماری بیان کردند، عبارت است از:

*** اثر تماشاگر:** هرچه شمار شاهدان یک ظلم بیشتر باشد، افراد کمتر احساس مسئولیت می کنند. هر کس مسئولیت را به گردن دیگری می اندازد و می گوید دیگران هستند.

✱ **ترس از پیامدها:** می‌ترسند اگر دخالت کنند، بعداً قاتل، دادگاه یا دیگران از آن‌ها بازخواست کنند.

✱ **توجه به نظم و قانون:** بعضی می‌گویند: مشارکت ما قانونی نیست. باید قانون یا یک نهاد رسمی وارد عمل شود و اگر ما بخواهیم دخالت خوکنیم نظم جامعه به هم می‌ریزد.

✱ **توجه اخلاقی:** می‌گویند این جهان یک جهان عادلانه است. اگر کسی به کسی ظلم کرد، نیازی به مداخله ما نیست خودش جبران می‌شود و آن ظالم چوبش را می‌خورد.

✱ **تفکر «به من چه»:** برخی با صراحت و بداخلاقی می‌گویند به من ربطی ندارد.

✱ **اطاعت از اقتدار:** یک عده‌ای به دلیل سطح اطاعت بالایی که در وجودشان هست، در برابر ظلم سکوت می‌کنند. این‌ها کسانی هستند که برده‌وار زندگی می‌کند، احساس مسئولیت ندارند و از هر کسی، حتی ظالم اقتدار ببینند، از او تبعیت می‌کنند.

✱ **هم‌نوازی اجتماعی:** برخی می‌گویند دیگران دخالت نکردند، پس من هم دخالت نکردم؛ اگر آن‌ها دخالت می‌کردند، من هم دخالت می‌کردم.

این موارد، مهم‌ترین عواملی هستند که باعث می‌شوند حس انتقام در انسان و جامعه از بین برود. البته باید توجه داشت که واژه‌های خون‌خواهی و انتقام تحت تأثیر فرهنگ غرب هنوز در جامعه ما واژه‌های چندان محترمی نیستند و برخی اقشار به آن‌ها حمله می‌کنند، در حالی که اگر کسی اندیشمندانه نگاه کند، می‌تواند از قصاص و حس انتقام تقدیر کند و بفهمد چقدر برای فرهنگ جامعه و آحاد آن سالم است. اما صهیونیست‌هایی که تمدن غرب را طراحی و اداره می‌کنند، بلدند چگونه در میان نویسندگان و اندیشمندان سیاسی نفوذ کنند و حرف‌های خود را اندیشمندانه جلوه دهند. بنده فکر می‌کنم **این توهم که اگر انتقام و خون‌خواهی از جامعه حذف شود، جامعه فرهیخته‌تری خواهیم داشت، ناشی از نفوذ صهیونیست‌هاست.** انسان‌ها به‌طور طبیعی اگر در این باره فکر کنند، فواید آن را می‌فهمند و درمی‌یابند چرا باید این احساس وجود داشته باشد. مردم مسئول‌اند؛ حتی آنجا که قتل یک نفر رخ می‌دهد، خانواده او مسئول است و دیگران باید خانواده او را کمک کنند.

قتل‌های اجتماعی

آنچه تا اینجا گفته شد، مربوط به جامعه‌ای است که در آن قتل‌های فردی رخ می‌دهد، اما قتل اجتماعی چیز دیگری است. قتل اجتماعی آن است که رهبران، افراد شاخص و افراد مؤثر در حفظ امنیت جامعه، یا مؤثر در فرهنگ، حاکمیت، علم و حتی ثروت را هدف بگیرند و بکشند. اینجا دیگر قتل فردی نیست؛ قتل اجتماعی است. در چنین حالتی، کل جامعه ولی دم است و همه باید برخیزند. چرا گفته می‌شود که انتقام خون ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) هنوز گرفته نشده، در حالی که شمر و عمر سعد و حرمه و خولی و دیگران به قتل رسیدند و قصاص شخصی شدند؟ چون آنان مرتکب قتل یک امام شدند، پس هنوز قصاص اجتماعی محقق نشده است. قصاص اجتماعی چیست؟ کی و چگونه محقق می‌شود؟ قصاص اجتماعی زمانی رقم می‌خورد که وجود امام در این جامعه در امنیت کامل باشد. به همین دلیل می‌گوییم قصاص در پای رکاب امام زمان (علیه السلام) اتفاق می‌افتد. حتی در زمان امام صادق (علیه السلام) هم اگرچه بنی‌امیه کاملاً نابود شده بودند، باز قصاص محقق نشده بود. وقتی دشمن قتل اجتماعی می‌کند، رهبر و افراد شاخص جامعه را می‌زند، بنیاد جامعه را فرو می‌ریزد و عمود خیمه جامعه را هدف می‌گیرد.

انتقام وقتی گرفته می‌شود که عمود خیمه جامعه در امنیت باشد؛ مثلاً اگر امروز اسرائیل خون‌آشام هم از بین برود، آیا انتقام امام ما گرفته شده است؟ نه. باید به جایی برسیم که هیچ قدرتی در جهان نباشد که بتواند ما، مملکت ما و جامعه ما را با زدن امام جامعه ناامن کند. باید این جرئت از میان برود. البته مقصود این نیست که امام ما پنهان شود؛ هنر ما این است که امنیت را افزایش دهیم و امام‌مان را از دشمن پنهان کنیم، اما این انتقام نیست. انتقام ولی فقیه وقتی است که ولی فقیه در این جامعه راحت زندگی کند و کسی جرئت تعدی به او را نداشته باشد. قطعاً بخشی از انتقام، از بین بردن صهیونیست‌هاست، اما اگر صهیونیست‌ها را از بین ببرید، اما ناوهای آمریکا در خلیج فارس باشند و بتوانند از همان فاصله پرواز کنند و افراد شاخص ما را بزنند، هنوز انتقام گرفته نشده است.

امروز در کشور ما قتل اجتماعی رخ داده است. قتل اجتماعی یعنی افراد شاخص این جامعه را زده‌اند؛ باید شرایطی شکل بگیرد که دیگر نتوانند بزنند. نتانیا‌هوی خبیث و ملعون می‌گوید: «مهم‌ترین دستاورد ما در این عملیات‌ها در نبرد با ایران این است که لااقل ترس‌مان ریخته است». بنابراین ما باید کاری کنیم که این ترس تشدید شود؛ چون ترسی که قبلاً داشتند مانع‌شان نشد، حالا باید این ترس تشدید شود. فقط انتقام است که ترس دشمن را افزایش می‌دهد.

نشان آدمیت

وقتی انسان برای یک مقتول و مظلوم دل می‌سوزاند، این نشانه آدمیت، انسانیت، وجدان و ایمان اوست. وقتی امام جامعه را می‌زنند، باید برای کل جامعه دل سوزاند. کسی که برای یک جامعه هشتاد میلیون دل نمی‌سوزاند، اگر جایی بگوید برای یک نفر دل می‌سوزانم، باید به او گفت که تو دروغ می‌گویی. مگر می‌شود تو برای یک نفر دل بسوزانی ولی برای یک ملت و یک جامعه دل نسوزانی؟ بعضی‌ها حالت اخلاقی دارند و برای یک نفر هم دل می‌سوزانند، نمونه‌هایش هم هست که برای بعضی از کشته‌شدگان این درگیری‌ها که دشمن موجب آن شده، حرارتشان بالا است، اما برای هزاران نفری که دشمن می‌زند، هیچ حسی ندارند. برای افراد شاخصی که امنیت جامعه به آنان وابسته است، هیچ حسی ندارند. برای امام جامعه که کلیت جامعه پشت سرش است، هیچ حسی ندارند. این‌ها دروغ می‌گویند و

می خواهند خود و مردم را فریب بدهند. این حس انتقام نسبت به خون ولی و امام جامعه که در رأس آن سیدالشهدا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است، بیان گر این می باشد که شما چقدر انسانیت و انسان ها را دوست دارید و در ادعای خود صادق هستید. اگر حس انتقام نسبت به خون امام مظلوم جامعه مثل اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نداشته باشید، بویی از انسانیت نبردید، همچنان که جناب سعدی می گوید: نشاید که نامت نهند آدمی. این یک مسئله انسانی است و ما داریم انسانی تحلیل می کنیم و هنوز از بُعد دینی و ایمانی و الهی صحبتی نکردیم. اگر رهبر یک جامعه ای را بزنند، حتی اگر آن جامعه، اسلامی نباشد؛ مثلاً گاندی را در هند بزنند، چه گوارا را در آمریکای لاتین بزنند، اینجا کل جامعه ولی دم است. کل جامعه مظلوم واقع شده است. اینجا آدم باید حساس تر باشد تا وقتی که فقط یک نفر مظلوم واقع می شود.

اهتمام عمومی

انتقام خون رهبر جامعه چیست؟ اینکه امنیت رهبران، فرماندهان، چهره‌های شاخص و... تأمین گردد؛ به گونه‌ای که دیگر کسی نتواند متعرض آنان شود. البته میان «نتوانستن» و «جرات نکردن» تفاوت است. ممکن است تجهیزاتی باشد که مانع حمله دشمن شود، یا روش‌هایی به کار گرفته شود؛ مثل پنهان کردن رهبر و فرمانده‌ها، تا دشمن دسترسی پیدا نکند و یا تجهیزاتی وجود داشته باشد که همین که دشمن بخواهد اقدامی کند، منشأ صدور موشک و اسلحه و... را بزند. اما با هیچ کدام از این‌ها هنوز انتقام محقق شده است. باید کاری کنیم که او جرات اقدام علیه ما را نداشته باشد. باید چنین عظمتی پدید آید. **چه چیزی جرات دشمن را از بین می‌برد؟ فقط اهتمام و احساس عمومی برای خون‌خواهی است که این مهم را محقق می‌کند و جرات دشمن را از بین می‌برد.** والا هر چقدر هم سیاستمداران مُصر باشند اما مردم پای

کار نباشند، دشمن به راحتی می‌تواند دم آن‌ها را ببیند و یا دوباره آن‌ها را بزند و از میدان به در کند؛ سیاست بازی کردن، سیاستمدار کشتن، سر سیاستمدار را زیر آب کردن، کار سختی نیست، اما وقتی دشمن، ملت را در صحنه حاضر ببیند، مرعوب می‌شود. باید تمام ملت برای خون‌خواهی قیام کنند و در این موضوع کم نگذارند. فقط خون‌خواهی است که برای جامعه امنیت می‌آورد؛ به‌ویژه خون‌خواهی برای شهیدی که فرمانده است، ولی و رهبر و امام جامعه است، سیدالشهدا ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) که جای خود دارد. به همین دلیل هنوز انتقام خونش گرفته نشده است. هر زمانی که امام زمان (علیه السلام) با آرامش و اقتداری مبتنی بر ترسی که دشمن دارد (نه فقط با تجهیزات و عملیات) با امنیت کامل در جامعه زندگی کند، آن وقت است که می‌توان ادعا کرد انتقام خون سیدالشهدا (علیه السلام) گرفته شده است.

امام زمان (علیه السلام) چگونه انتقام می‌گیرد؟ ابهتی که ایشان دارند به جهت این نیست که مثلاً ۳۱۳ نفر یار دارند و یک تیم قوی شبه‌مافیایی تشکیل دادند؛ نه، این حضور عموم مردم است که چنین ابهتی به وجود می‌آورد؛ این که عموم مردم به این سطح از شعور برسند که باید همه در میدان حاضر شوند و یک صدا شعار «یا لثارات الحسین (علیه السلام)» را فریاد بزنند. برای درک این مطلب یک نمونه کوچک از تاریخ انقلاب مثال بزنم؛ از بختیار، آخرین نخست‌وزیری که شاه انتخاب کرده بود، پرسیده شد که چرا هواپیمای حضرت امام را که از فرانسه می‌آمد، نزدیک؟



آیا نمی‌توانستید بزنید؟ گفت: چرا می‌توانستیم بزنیم؛ ولی اگر می‌زدیم، یک امام حسین دیگر درست می‌شد. ببین، این همان چیزی است که ما می‌خواهیم؛ این که حضور مردم باعث رعب دشمن شود و جرئت تعرض به امام جامعه را از او بگیرد. بنابراین این سینه‌زنی‌ها و عزاداری‌ها اثر خود را تا اینجا گذاشته است؛ اما ظاهراً کافی نیست. کافی نبوده که امام ما، سید حسن نصرالله و فرماندهان ما را شهید کردند.



خسارت مصلحت‌اندیشی

من کاری به مصالح عمومی و امکانات موجود ندارم، اما واقعیت این است که درستش این بود که وقتی امام ما را به شهادت رساندند و حتی پیش از آن وقتی سید حسن نصرالله را شهید کردند و پیش‌تر از آن وقتی فرماندهانمان را شهید کردند، ما باید بی‌پروا و قاطع عمل می‌کردیم. ممکن است بگویید امکانات نداشتیم؛ خب، این هم خودش بخشی از مظلومیت تاریخی ماست. ممکن است بگویید مصالح کلانی در کار بود که من اصلاً نمی‌فهمم آن مصالح چیست و شاید واقعاً چیزی وجود داشته است، اما اگر ما چرا این باشد که از واکنش نشان دادن ترسیدیم، خیلی بد است؛ یعنی چه که ترسیدیم واکنش نشان دهیم؟ ما هر جا ترسیدیم و مصلحت‌اندیشی بی‌مورد داشتیم، خسارت بیشتری دیدیم؛ در مصاحبه آقای محسن رضایی، فرمانده کل سپاه در دوران جنگ، تصریح شده است که ایشان در همان زمان رفتند و برای یک عملیات

بسیار بزرگ و مؤثر از بعضی از مسئولین امکاناتی نظیر اسلحه، لباس و پوتین درخواست کردند. ظاهراً امکانش هم بوده، اما مسئولین وقت همکاری لازم را نکردند، با این استدلال که اگر ما بخواهیم عملیات سنگینی علیه صدام داشته باشیم، آمریکا وارد عمل می‌شود و به ما حمله اتمی می‌کند. این چه استدلالی است؟ رزمنده‌های ما به خاطر همین مصلحت‌اندیشی و ترس مسئولین، بعدها مجبور شدند در عملیات‌های متعددی شرکت کنند و هزینه‌های به مراتب بیشتری متحمل شوند، بسیاری از رزمنده‌ها جانباز، شیمیایی، شهید و اسیر شدند؛ در حالی که می‌شد از همه این‌ها جلوگیری کرد؛ اما یک ترس موهوم چنین خسارت عظیمی به بار آورد. قطعاً همان تفکر اگر امروز بود، می‌گفت اسرائیل را نزنید؛ اگر بزنید، آمریکا و اسرائیل هر دو به ما بمب اتم می‌زنند. اما دیدید که زدیم و نزدند! بالاخره معادلات این‌طور نیست که آن‌ها راحت بتوانند هر غلطی بکنند. به نظر می‌رسد اگر واقعاً در آن زمان چنین استدلالی بوده، ما اشتباه کردیم. امروز هم وضعیتی پیش آمده که صرف دفاع کردن جواب نمی‌دهد؛ بلکه باید در دل دشمن رعب ایجاد کنیم.



لعن و برائت از دشمنان

ما با هر لعنی که به دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌کنیم، یک قدم به اولیای الهی نزدیک‌تر می‌شویم. هرچه بتوانیم بغض به آن‌ها را در دل افزایش بدهیم، نباید کوتاهی کنیم تا زمینه قرب و محبت به اهل بیت علیهم السلام افزایش یابد. من اگر می‌توانم در یک جلسه با ذکر جنایت‌های دشمنان، چهره کریه آن‌ها را بیشتر یادآوری کنم، باید این کار را انجام دهم تا نفرت زیاد شود. هرچه ابراز نفرت به آن‌ها زیاد گردد، بیشتر از آن‌ها فاصله می‌گیریم. وقتی فاصله ایجاد شد، محیط برای رشد وجود آدمی و فطرت الهی انسان مساعد می‌گردد و فضا برای رویش نهال عشق فراهم می‌شود. امروز بهترین و جدی‌ترین و مؤثرترین پیشنهاد برای افزایش عشق به اولیای الهی همین است که یبزاری از دشمنان آن‌ها را در دل خود بیشتر کنیم؛ لذا می‌بینیم که لعن در زیارت عاشورا بیشتر به کار برده شده است. در روضه‌ها نیز بیان مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

و جنایت‌های دشمنانِ آن‌ها از حرم‌له تا شمر و خولی و... سبب ایجاد نفرت و بیزاری از دشمنان و ظالمین می‌شود. حس انتقام هم این‌گونه است؛ حس انتقام باعث از بین بردن علف هرزه‌ها می‌شود. اصلاً معنای انتقام از نظر اجتماعی همین است. این موجودات پلید باید از بین بروند والا امکانی برای رشد نهال میوه و نهال ثمربخش باقی نخواهد ماند.

محیط اسلامی، بستری مساعد برای رشد و بالندگی است؛ در چنین بستری، هم نهال‌های ثمربخش و گیاهان مفید پرورش می‌یابند و هم علف‌های هرز، مجال رویش پیدا می‌کنند. در عصر نبوی نیز این‌گونه بود؛ در آن عصر رسول خدا ﷺ زمینه رشد و رویش را برای همه فراهم کرد؛ لذا در کنار صحابه جلیل‌القدر، منافقانی نیز سر برآوردند، بله، هرگاه محیط، مساعد شد، علف‌های هرز به وجود می‌آید و اگر از رشد آن‌ها جلوگیری نشود، درختان میوه و ثمربخش را از بین می‌برند. پیامبر ﷺ بئاً نبود که هیچ تیرچه و ستون و آجر اضافی نگذارد و همه را منظم بچیند و بالا ببرد؛ او باغداری کرد. زمینه را برای رشد و بالندگی فراهم نمود و آن‌گاه رویش درختان را به خود اهل باغ سپرد. هر کس در این باغ نشست بود و به قلع و قمع علف هرز کمک نکرد؛ علف‌های هرز بلند شدند، همگان را خفه کردند و نهال‌های پُرثمر باغ میوه را از بین بردند.

تلخ و خشن

باید پیوسته برای از میان بردن علف‌هرزهای محیط تلاش کرد. باید همیشه داس و قیچی در دست داشت تا ریشه این علف‌ها خشک شود. دیگر نمی‌توان دست روی دست گذاشت و با ناز و نوازش انتظار داشت که محیط پاک و سالم شود. اگر کسی بگوید: «اگر داس به دست داشته باشیم، چهره خشنی از ما منعکس می‌شود و این خوب نیست؛ باید گل در دست بگیریم تا در چشم دیگران بد و خشن به نظر نرسیم»، این دیگر زندگی برای رست و ظاهر است. اگر می‌خواهیم زندگی واقعی داشته باشیم، باید محکم و قاطع برخورد کنیم. چنان‌که وقتی رسول الله ﷺ باغ اسلام را بنیان گذاشت، امیرالمؤمنین با شمشیرش وظیفه پاسداری از این باغ را بر عهده گرفت و علف‌های هرز آن را هرس کرد. اسلام از همان آغاز با داس و قیچی شروع شد؛ زیرا محیط مکه و مدینه برای رشد علف‌های هرز بسیار مستعد بود. در آنجا امیرالمؤمنین (علیه السلام)

باید همچون ابراهیم خلیل الرحمان بت‌ها را می‌شکست و علف‌های هرز را ریشه‌کن می‌کرد تا محیط از پلیدی‌ها پاک می‌شد.

قرآن می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»؛^۱ خاب یعنی بدبخت و بیچاره شد آن‌که نفس خویش و علف‌های هرزی را که در وجودش می‌روید را نادیده گرفت و بی‌اعتنایی از کنار آن رد شد و داس به دست نگرفت و این علف‌ها را از بین نبرد. اگر کسی با علف‌های هرز نفس خویش و یا جامعه با بی‌اعتنایی برخورد کرد، همه چیز خودبه‌خود خراب شده و به ورطه نابودی کشیده می‌شود.



برخورد قاطع

منظور ما از انقام این نیست که نهایتاً به دشمن بگوییم تو بد هستی، کما این که عکس العمل بعضی از مسئولین نسبت به دشمن وحشی و جلادی مثل آمریکا و صهیون این گونه است. حس نفرت و ابراز بیزاری در این حد فایده ندارد. حس انتقامی که باعث رشد انسان می شود، حسی است که مبتنی بر آن، باید به نابودی و قلع و قمع کردن این پلیدی ها باندیشید. در محیط دین، اصلی ترین اقدام برای رشد روح انسان، پروراندن دشمنی است و الا چرا باید در روایات به ما دستور بدهند که دعا کنید و از خداوند بخواهید که شما را جزو منتقمین خون اباعبدالله الحسین (علیه السلام) قرار بدهد؟ هر کسی این را قبول نکند و بر این باور باشد که باید با مهربانی و دوستی با علف های هرز برخورد نمود و نباید دشمن تراشی کرد، معلوم می شود که چنین کسی اصلاً باغ ندیده و در باغ نیست و خس و خاشاک و خار و مغیلان و علف هرز ندیده و نمی داند که با ناز و نوازش

با خار نمی توان برخورد کرد. پس اگر دین، دعوت به دشمنی می کند، یعنی دارد به ما می آموزد که با خار و خاشاک و علف هرز باغ وجود و جامعه مان چگونه برخورد کنیم. دین می گوید راهی جز قلع و قمع کردن آن ها نیست و وقتی حس انتقام را تقویت می کنید، یعنی دارید باغ وجودتان را از همه این پلیدی ها پاک می کنید و زمینه را برای رشد نهال وجودتان فراهم کردید؛ لذا می بینید که در روایات صریحاً بیان شده که اثر ذکر لعن از ذکر سلام بیشتر است.

کسی که ذکر لعن بگیرد، پس از مدتی متوجه تغییرات روحی اش می شود. به عینه می بیند که اکسیژن تازه می رسد و روحش تنفس می کند و رشد می نماید. حس خوب و خوشایندی در درون خویش احساس می کند. مشکلات روحی و روانی اش مرتفع می گردد. اگر اخلاق بدی داشت، اگر گرفتگی و ناراحتی و ناامیدی و عصبانیت و کینه و کدورتی در درونش احساس می کرد، به یک باره می بیند که همه این مشکلات با لعن از بین رفته اند و روحش لطیف و مهربان شده است.

آثار روحی و معنوی انتقام

حتی اگر از آثار اجتماعی انتقام چشم‌پوشیم، این مسئله از نظر روحی و معنوی نیز جایگاه مهمی دارد. غیرت در عشق، حرف اول را می‌زند؛ یعنی آدمی نسبت به معشوق خود غیرت، حمیت و حساسیت داشته باشد. در روایت است که روزی امام جواد علیه السلام در کودکی در محضر پدر، مشتی بر زمین می‌کوفت و می‌فرمود: «به خدا قسم می‌کشم، می‌کشم، انتقام می‌گیرم، آتش می‌زنم.» امام رضا علیه السلام پرسید: با چه کسی این‌گونه با غضب سخن می‌گویی؟ فرمود: با آن کسی که در خانه مادرم آتش زد. این همان غیرت نسبت به معشوق است که چنین بغض و غضبی را نسبت به دشمنان او پدید می‌آورد.

در روایتی این گونه وارد شده که حضرت یحیی فرمود: «الموت أحب إلى من نظرة غير واجب»؛^۱ مرگ برای من از نگاه غیر واجب و غیر ضروری بهتر است. ببینید که غیرت تا به کجاست؛ اینکه آدمی جز معشوق و خواسته او چیزی نبیند و نخواهد.

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
 اساساً غیرت نسبت به محبوب، یعنی نفی غیر او همچنان که در «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» همه را غیر از خداوند نفی می کند. نمی شود آغاز دین ما چیزی باشد و مسیر دین، چیز دیگری؛ نه، همه اش همین است. حتی در ذکر «الله اکبر» نیز غیرت و نفی نهفته است. اصل ماجرا همین است. امروز زنان و مردان برای یکدیگر غیرت خرج می کنند و می گویند این نشانه عشق و عاشقی است و همین طور هم هست. گاهی لازم نیست به همسرت بگویی «دوستت دارم»؛ حتی ممکن است باور نکند. اما همین که بگویی «هیچ کس در چشم من مثل تو نیست»، این وحدت و توحید و نفی دیگران به او آرامش می دهد. مرد نیز همین گونه است؛ اگر همسرش به او بگوید: «کسی در چشم من نمی آید و تنها تو را می بینم»، گویی پرواز می کند و فکر می کند فرمانده کل قوا شده است. همین «فقط تو» است که دل را می برد، یعنی هر چند همه را می بینم، اما فقط تو به چشم من می آیی. به همین دلیل، من کاری به بُعد اجتماعی

انتقام ندارم؛ اما همین واژه، اوج نفرت تو را از دشمن اهل بیت (علیهم السلام) و دشمن انسانیت آشکار می‌کند. انتقام، سازنده‌ترین عامل در وجود انسان و ادامه کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. این که من روی امامم غیرت دارم و نسبت به شهادت او بی تفاوت نیستم. اساساً در ما این آرزو پرورش یافته که هنگام ظهور، دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) از قبر بیرون آورده می‌شوند و مجازات می‌گردند؛ ما با همین آرزو زنده نگه داشته شده‌ایم و هر بار که این آرزو را در دل خود می‌پرورانیم به وجود مقدس امام زمان (علیه السلام) نزدیک‌تر می‌شویم.

آثار اجتماعی انتقام

جامعه چگونه رشد می‌کند؟ جامعه‌ای که در آن بی‌غیرتی ریشه دوانده باشد، حتی اگر همه فضیلت‌ها را هم در آن بریزید، دیگر جواب نمی‌دهد؛ به عبارتی ساده‌تر، اخلاق به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد. امروز مهر و محبت، اخلاق و انسانیت، در سراسر دنیا مطرح می‌شود. در همه فیلم‌ها (هندی، ژاپنی، کره‌ای، ترکی، هالیوودی) از اخلاق گفته می‌شود. اصلاً فیلمی نیست که پیام اخلاقی و انسانی نداشته باشد، اما این همه اخلاقیات کجای جهان را آباد کرد؟ کدام جهان را نجات داد؟ آیا بشر را به سعادت رساند؟ هرگز. انگار نه انگار. اما جامعه‌ای که نسبت به بدی‌ها غیرت داشته باشد، سعادت‌مند می‌شود و می‌تواند جهان را نیز آزاد کند. شاخص برجسته غیرت همین انتقام است که فقط جامعه ما به برکت مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) و شعار «یا لثارات الحسین (علیه‌السلام)» از آن برخوردار است. فقط جامعه‌ای کافیه پای رکاب امام

زمان ﷻ، منتظر منتقم، بایستند، می‌توانند جهان را نجات دهند. من نمی‌خواهم اخلاق را بی‌اعتبار کنم، اما حرف من رک و صریح این است که اخلاق بدون مفهومی به نام انتقام، وسیله‌ای است برای فریب ملت‌ها؛ و هیچ فایده‌ای جز بردگی بیشتر بشر و تحمیق آن‌ها ندارد. اگر غیر از این است، یک نمونه نشان دهید. کدام جامعه با اخلاق به سعادت رسید؟ کی؟ کجا؟ در کدام جامعه دم از اخلاق نزدند؟ پس این همه بدبختی از کجا آمده؟ نه اینکه بگوییم اخلاق اثر ندارد؛ من می‌گویم اثر دارد، اما اثرش فریب دادن ملت‌ها و خام کردن آن‌هاست. کی گفت اخلاق اثر ندارد؟ اخلاق چیز بدی است؟ نه، بدتر از آن پیدا نمی‌شود. ولی وقتی سخن از نفی، مبارزه با استکبار و انتقام از ظالمان به میان می‌آید، سعادت جامعه رقم می‌خورد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تربیت بر اساس بغض

چرا بعضی‌ها می‌خواهند جهان سعادتمند نشود؟ چرا بعضی‌ها اصرار دارند بشر در بدبختی باقی بماند؟ اگر واقعاً نمی‌خواهید بشر در بدبختی بماند؟ پس بحث انتقام را پیش بکشید و فریاد بزنید با کسانی که این سرنوشت شوم را برای بشریت رقم زدند، کار داریم. آری، همان بغض است که همه کارها را رو به راه می‌کند؛ همان بغض است که بیداری را به ارمغان می‌آورد، پس در همه جا حتی در خلوت خود و در تربیت فرزندان، این بغض را دخیل کنید. اگر می‌خواهید فرزندان را محب اهل بیت علیهم‌السلام بار بیابند، بغض دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را در دل آن‌ها نهادینه کنید، اگر می‌خواهید فرزندان را با ثبات بمانند، جنایتکاران عالم مثل حرمله، شمر و اعقاب و اسلافشان را برای فرزندان معرفی کنید. اگر کسی بدون ایجاد نفرت، بخواهد ایمان، محبت و اخلاق جامعه را درست کند، موفق نخواهد شد.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: بنی امیه ایمان را آموزش می دادند، اما شرک را آموزش نمی دادند؛ با این هدف که مردم نشانه و مصداق اصلی شرک و کفر را پیدا نکنند؛^۱ زیرا مصداق اصلی کفر و شرک خودشان بودند. به این ترتیب، مردم دیگر با آنان کاری نداشته باشند. بنابراین، هر دعوت و سخن دینی اگر حاوی نفرت از ظلم و انتقام از ظالمان نباشد، همان سیاست بنی امیه بوده و عین جنایت می باشد. البته طرح های دیگری هم وجود دارد؛ بعضی ها وقتی می بینند با وجود روضه ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و روضه حضرت زهرا (علیها السلام) نمی توان انتقام از ظالمان را حذف کنند، شروع می کنند به این که این احساس نفرت و بغض نسبت به ظالمان را محدود به ظالمان همان زمان کنند؛ اما به ظالمانی که تا به امروز همین جنایت ها را مرتکب شدند و می شوند، نمی پردازند.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

جامعه منتقم

اگر جامعه می خواهد رشد کند، باید به جامعه‌ای منتقم تبدیل شود. اینکه در روایات آمده شعار یاران امام زمان علیه السلام «یا لثارات الحسین علیه السلام» است، معنایش این نیست که ما فکر می کنیم؛ بلکه معنایش این است که فرهنگ آن جامعه به مرحله‌ای رسیده که این شعار از آن برمی آید. سؤال اینجاست که چرا فرهنگ انتقام در جامعه امروز ما جا نمی افتد؟ چقدر باید از ما بکشند تا فرهنگ انتقام در جامعه ما نهادینه شود؟ آیا کشتن یک نفر کافی نیست برای این که ما به خود بیاییم؟ آیا کشتن بچه‌های میناب بس نبود؟ چقدر باید از ما بکشند تا حس انتقام در وجود ما زنده شود؟ تا زمانی که این حس در ما به وجود نیاید و به فرهنگی که نمادش «یا لثارات الحسین علیه السلام» است، نرسیم آن‌ها ما را خواهند کشت و ما نه خودمان سعادتمند می شویم و نه برای جهان سعادت می آوریم. شما باور نمی کنید، وقتی امام زمان علیه السلام تشریف می آورد، بعضی می گویند او بچه پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؛ چون رحم ندارد. بله، او به دشمنان رحم نخواهد کرد. اول باید حساب آن‌ها را برسد و انتقام مظلومان عالم را بگیرد.

خداوند می فرماید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»؛ اگر کسی یک انسان بی گناه را بکشد، انگار همه انسان ها را کشته است. آیا شعور آن را داریم که این حرف را بفهمیم؟ بیماران می گویند: نه، ما نمی توانیم قبول کنیم، هنوز همه را که نکشته است، اما قرآن می فرماید: کشتن یک نفر مثل این است که همه انسان ها را کشته و قاتل همه انسان ها است. حالا اگر آن یک نفر، رهبر نجات بخش یک جامعه بود، ضمن اینکه همه انسان ها را کشته، گویا همه رهبران نجات بخش جوامع بشری را کشته است.

اگر کسی پرسد خبیث هایی مثل ترامپ اگر یک میلیون ایرانی را کشته بودند، غضبتان بیشتر می شد؟ اگر واقعاً غضب و نفرت و حس انتقامتان بیشتر می شد، پس این آیه قرآن را باور ندارید. باید بگویید یک مدرسه میناب برای من مساوی است با اینکه تمام دبستان ها، کودکانستان ها و مدرسه های دنیا را کشته باشند. این قرآن است؛ این را برای چه به ما می گوید؟ برای اینکه ببینیم چه حالی داریم. قاتل یک انسان، قاتل همه انسان هاست. حالا اگر آن یک نفر خودش احیاکننده جامعه بود چه؟ اگر آن یک نفر امام باشد چه می شود؟ اگر آن یک نفر سیدالشهدا (علیه السلام) باشد، چه؟

آیات انتقام

خداوند در چهار آیه از آیات قرآن به مفهوم انتقام پرداخته است:

* «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ هُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ»؛^۱ همانا آنان که به آیات خدا کافر شدند بر آن ها عذاب سختی است، و خدا مقتدر و انتقام گیرنده می باشد.

* «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ»؛^۲ خدا از گناهانی که پیش از این انجام گرفته، درگذشت و هر که بازگردد، خدا از او انتقام خواهد گرفت و خدا توانای شکست ناپذیر و صاحب انتقام است.

۱. آل عمران، ۴.

۲. مائده، ۹۵.

«فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»؛^۱ پس مپندار که خدا در وعده‌اش با پیامبرانش وفا نمی‌کند؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و صاحب انتقام است.

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ»؛^۲ و هر که را خدا هدایت کند، او را هیچ گمراه کننده ای نخواهد بود. آیا خدا توانای شکست ناپذیر و صاحب انتقام نیست؟

بعضی‌ها زیاد به این صفت پروردگار عالم توجه نمی‌کنند. امیدوارم شما هنرمندان پرچم‌هایی از این واژه گران بها بسازید؛ پرچم‌هایی از انتقام الهی، و هیبت آن، تا جهان را از پلیدی‌ها پاک کند. بگذارید این غضب شما جهان را از بداخلاقی‌ها آزاد کند. با «حلوأ حلوا» گفتن، با مهربانی کردن و با سخن گفتن از اخلاق، جهان آزاد و آباد و اخلاقی نخواهد شد. باید چه کرد؟ باید با کسانی که زشتی را در حیات آوردند مقابله نمود. هر جا خواستیم با لطافت برخورد کنیم، کار پیش نرفت و گره به کار افتاد. در زمان دفاع مقدس، بعضی از بسیجی‌های ما روحیه‌ای لطیف داشتند و همین روحیه گاه مشکل‌ساز می‌شد. تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مطالعه کنیم تا بفهمیم هر قدر این روحیه

۱. ابراهیم، ۴۷.

۲. زمر، ۳۹.



را نداریم (که در راه خدا
خشونت داشته باشیم و
از پستی‌ها و پلشتی‌ها و
نامردی‌ها انتقام بگیریم)
همان قدر لطیف نیستیم،
همان قدر مقرب نیستیم،
همان قدر متعالی نیستیم،
همان قدر نورانی نیستیم و
همان قدر باصفا نیستیم؛
چون باصفاترین شخصیت
عالم، امیرالمؤمنین (علیه السلام) این
صفت را دارا بود و خداوند
نیز خود را در چهارآیه با
این صفت معرفی کرده
است.

راه برانگیختن حس انتقام

مسئولین هنر هیأت چرا تعزیه و تئاتر راه نمی اندازید؟ هنر مال نمایش است و نمایش مال هنر. چرا هیأت ها فقط سخنران می آورند و همین طور می خواهند مفاهیم نظری قلمبه سلمبه را برای مردم کنار هم بچینند؟ برای برانگیختن حس انتقام، فقط سخنرانی و حرف های نظری و انتزاعی کافی نیست؛ باید از هنر نمایشی مثل تعزیه و تئاتر استفاده کرد. هنر واقعی وقتی شکل می گیرد که از درد، غم و خشم مقدس برخاسته باشد. هنرمندان باید طرح و ایده داشته باشند. برای سیدالشهدا (علیه السلام)، این همه هنرمند از صحنه های نبرد، حماسه و شجاعت آثاری خلق کرده اند؛ اما در نهایت، در جان شان غصه ای از مظلومیت آقا و کینه ای از نامردی های دشمنان حضرت شعله می کشد و همین، سرچشمه آفرینش آثار هنری است. هنرمندی که از نامردی های دنیا کینه به دل ندارد، هرگز وجودش برای آفریدن اثری برجسته گرم نمی شود. باید از دست

درنده‌ای سوخته و شعله کشیده باشد تا از دود سوختن او اثری هنری پدید آید. هیأت‌ها باید امروز فقط تئاتر اجرا کنند. ساده‌ترین و کم‌هزینه‌ترین تعزیه‌ها در سنگدل‌ترین انسان‌ها و در بدترین شرایط روحی اثر می‌گذارند. روضه‌ها را با ساده‌ترین تعزیه‌ها به چشم دل ببینید. این روضه‌ها اگر به شهود برسند چقدر نفرت نسبت به آن دشمنان و اشقیای در دل ایجاد می‌کنند! به همین سادگی، این روضه‌ها را برای ما گذاشته‌اند تا دیگر به صلح فکر نکنیم.



پیشگام

راهب اقامه دارد



سلام بر حسین بن علی علیه السلام
 که با یاران معدود خویش ... از ناچیز بودن عده و عده،
 به خود خیال سازش با ستمگر را راه نداد و کربلا را
 قتلگاه خود و فرزندان و اصحاب معدودش قرار داد
 و فریاد

هَيْهَاتِ مَنَا الذَّلَّةَ اش
 را به گوش حق طلبان رساند.

روح الله الموسوی الخمينی
 ۱۶ مرداد ۱۳۶۵

که به دنبال ارتباط بیشتر
 محبتان سیدالشهدا علیه السلام است...
 قرار نیست مشعر تولید کند.
 قرار است مشعر آینه تولیدات
 و فعالیت‌های شما باشد.
 اینجا، جای آرم هیأت شماست
 که باید در شماره‌های بعد پرش کنید...



نشر هیات امروز
 heyatemrooz.ir
 @heyatemrooz_ir



۰۲۵ - ۳۶ ۶۳ ۱۲ ۲۰
 ۳ ۰۰۰ ۱۵۴۲
 www.1542.org
 info@1542.org

جامعه ایمانی مشعر،
 محفلی است برای گردآمدن
 هیأت‌های کشور،
 مشعر چیزی جز اجتماع هیأت‌ها نیست،
 جامعه‌ای فراتر از مرزهای نژادی و
 تقسیمات جغرافیایی و سیاسی.
 اجتماعی ایمانی و توحیدی است